

نمونه حاکمیت جور «ظل السلطان و اصفهان»



محمدحسین ریاحی

ساخته بودند.^۱ به طوری که برخی بچه‌ها در کوچه و بازار و سرگذرها این شعر را می‌خواندند که:

ستاره کوره ماه همیشه شازده لوجه^۲ شاه همیشه

البته این فرد خودکامه بغیر از جانشینی پدر به هر پست و مقام دیگری می‌توانست برسد. آن‌طور که از تذکره‌های مربوط به رجال قاجار بر می‌آید اخلاقیات، روحیات و قدرت طلبی ظل السلطان به گونه‌ای بوده که حتی ناصرالدین شاه از وی هراس داشته است. در این مورد کتاب شرح رجال می‌نویسد: ناصرالدین شاه به واسطه وسعت قلمرو حکمرانی و داشتن نفرت نظامی بسیار که ظل السلطان برای خود تدارک دیده بود بسیار وحشتزده شده بود که مبادا پسرش خیال طغیان در سر داشته باشد و حتی معروف است یکی از دفعات که ظل السلطان از اصفهان به تهران احضار شده بود چون شاه او را از دور دید تصمیم گرفت تفنگ کشیده وی را به قتل رساند، لکن حکیم الملک دست شاه را گرفته و مانع این کار شده بود

۱- شرح حال رجال ایران/۴/۹۶.

۲- ظل السلطان علاوه بر عیوب باطنی چون لابی‌گری، فسق و فجور و ستمکاری از حیث ظاهر نیز سالم نبود اعور یا به اصطلاح عوام لوج بود یعنی چشم راست وی چپ بود.

در طی ادواری که بر اصفهان گذشته این شهر شاهد فراز و نشیب‌های بسیاری بوده، و حوادثی تلخ را به خود دیده است که برخی از آنها عبارت‌اند از؛ غارت شهر به دست سپاهیان مسعود غزنوی، تصادمات فرقه‌ای در عصر سلجوقیان و خوارزمشاهیان، حمله خون‌آشامان مغول، قتل عام تیمور گورکانی، محاصره شهر به دست افغانان و سپس اشغال آن در دوران سلطان حسین صفوی، قحطی و گرانی بین سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ قمری و...، لکن یکی از مصیبت‌های وارده و جبران‌ناپذیر بر این شهر، دوران حاکمیت اسفبار شاهزاده مسعود میرزا معروف به ظل السلطان است. او که در سال ۱۲۶۶ قمری متولد شد، پس از فوت چهار تن از برادرانش، در ایام کودکی پسر اول ناصرالدین شاه به حساب می‌آمد، اما به علت اینکه بین شاهان قاجار رسم بر آن بود پسرانی را به ولایتعهدی بگمارند که از جهت مادری هم از نسل قاجار باشند و مسعود میرزا این‌گونه نبود، لذا از این موقعیت محروم بود و این موضوع عقده بزرگی برای او شد. از این‌رو برای دستیابی به این مقام به هر کاری دست می‌زد ولی با همه کوششی که داشت موفقیتی به دست نیاورد. به قدری در این کار ولع داشت که مردم نیز این را می‌دانستند و به همین مناسبت او را مسخره می‌کردند، و برایش اشعاری نیز

بیان این‌گونه مطالب تا اندازه‌ای ترسیم‌کنندهٔ چهرهٔ واقعی این شاهزادهٔ تبهکار قاجار است، به طوری که در طول حکومت خود در اصفهان از هر راه و روشی که امکان‌پذیر بود چه از راه چپاول اموال خلق و یا غارت سرمایه‌های ارزشمند فرهنگی و هنری، آنقدر پول به جیب زد که نوشته‌اند: وی در زمان سه تن از پادشاهان ایران یعنی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، و محمدعلی شاه، اول متمول ایران بوده و علاوه بر آن مستمری زیادی نیز به او تعلق می‌گرفته است.^۳

مؤلف رجال ایران در معرفی او می‌نویسد: به طوری که در کتب، رسالات و مجلات خودی و بیگانه دیده می‌شود و همچنین اعمالی که اشخاص معمر و سالخورده از ظل‌السلطان نقل می‌کنند نامبرده در زمان قدرت و تسلط مقتدرترین، ظالم‌ترین و طماع‌ترین شاهزادگان قاجار بوده اما با همهٔ این اوصاف در مقابل مافوق خود مرد فوق‌العاده متملق و چاپلوسی بوده است.^۴ اعتمادالسلطنه نویسنده و مورخ معروف عصر ناصری نیز در این مورد نوشته است: «اگر کسی بخواهد متملق و ظالم را تجسم نماید باید شمایل حضرت والا ظل‌السلطان را بسازد.»^۵

لکن آنچه دردآور است جنایات بی‌شمار وی در اصفهان و در زمان تصدی حکومت آن شهر می‌باشد. ظل‌السلطان که تا سال ۱۲۹۱ قمری حاکم فارس بود پس از عزل از حکومت آنجا در همان سال به امر ناصرالدین شاه به‌عنوان حاکم اصفهان روانه و از این تاریخ تا اوایل مشروطیت در مدت سی و چهار سال حاکم مطلق و مسلط بر همه چیز اهالی اصفهان بود و تمام این مدت را به ظلم و ستم و گرفتن حقوق مردم و کشتن مخالفان، بی‌عفتی، عیاشی و خراب کردن آثار مهم و تاریخی شهر از جمله بناهای عصر صفویه گذرانید و شاید اگر حضور و وجود برخی از علما و دانشمندان شهر و ایستادگی آنها در مقابل او نبود معلوم نمی‌شد که بر سر اصفهان و مردم آن چه می‌آمد. نقل کرده‌اند زمانی که سید جمال‌الدین اسدآبادی



و همچنین نقل کرده‌اند وقتی حکومت برخی ولایات را از او سلب کردند حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله که از رجال معروف قاجار بود نزد ناصرالدین شاه رفته تعظیم نمود و گفت: امروز روز شاهی تو است.^۱ و نیز گویند قساوت و بی‌رحمی ظل‌السلطان به حدی بود که مظفرالدین شاه برادر او و جانشین ناصرالدین شاه هر وقت می‌خواست کسی را به ظلم و تبهکاری مثال بزند می‌گفت: «این آقا را نمی‌شناسید، این آقا عیناً مثل ظل‌السلطان است و بعد حکایت می‌کرد، در ایام طفولیت با هم درس می‌خواندیم و موقع عصر که به اندرون می‌رفتیم ظل‌السلطان که قبلاً غلام بچه‌ها، خواجه‌ها و کنیزها را وادار به گرفتن گنجشک کرده بود و آنان نیز از او اطاعت می‌کردند برایش گنجشک می‌آوردند او با میخ و چاقو چشم گنجشکها را در آورده و آنها را در هوا رها می‌کرد و می‌گفت داداش ببین حالا چطور پرواز می‌کنند. روزی هم شاه (ناصرالدین شاه) یکمرتبه رسید و کتک مفصلی به ظل‌السلطان زد و گوش مرا هم کشید و گفت: بعد از این با این پسر راه نرو.»^۲

۱- همان/۴۰/۸۰.

۲- شرح حال رجال ایران/۴/۹۹.

۳- رک: سه سال در دربار ایران/۲۰۸؛ شرح حال رجال ایران / ۹۵/۴.

۴- شرح حال رجال ایران/۴/۹۸ و ۹۷.

۵- همان.

مؤلف رجال ایران در معرفی او می‌نویسد: به‌طوری که در کتب،
رسالات و مجلات خودی و بیگانه دیده می‌شود و همچنین
اعمالی که اشخاص معمر و سالخورده از ظل‌السلطان
نقل می‌کنند نامبرده در زمان قدرت و تسلط مقتدرترین،
ظالم‌ترین و طماع‌ترین شاهزادگان قاجار بوده
اما با همه این اوصاف در مقابل مافوق خود
مرد فوق‌العاده متملق و چاپلوسی بوده است.

کاخهای این پایتخت قدیمی را که معرف شکوه و عظمت گذشته ایران بود به کلی ویران کرد و مصالح آنها را فروخت و مساجد و دیگر بناهای عمومی را هم که نتوانست ویران کند به سارقین آثار عتیقه تسلیم کرد تا کاشیهای نفیس و ظریف و دیگر تزیینات آنها را کنده به خارجیان بفروشند.^۱ تعدادی از ابنیه و آثار مهمی که به دست این حاکم مستبد به کلی نابود شدند عبارت است از: باغ و قصر سعادت‌آباد، عمارت و باغ نقش جهان، باغ فتح‌آباد، عمارت گلدسته، تالار اشرف، عمارت خورشید، سرپوشیده و عمارت خسروخان، باغ زرشک، باغ چرخاب، باغ محمود، باغ صفی میرزا، باغ قوشخانه، عمارت و سردر باغ هزار جریب، عمارات جهان‌نما و نزدیک به چهل باغ بسیار بزرگ و عمارات متعدد دیگر که بنا به قولی مجموعاً بیش از صد اثر و عمارت مهم می‌شده است.^۲

ظل‌السلطان که قصد داشت سایر آثار باقیمانده را نیز تخریب نماید با مخالفت شدید علمای بزرگ شهر مانند حاج آقا نورالله نجفی و عامه مردم روبه‌رو شد. در این باب مرحوم استاد جلال‌الدین همایی نوشته است: «اگر قضیه بلوای عمومی و قیام اهالی اصفهان با زعامت مرحوم حاج آقا نورالله برای عزل ظل‌السلطان در سنه ۱۳۲۵ قمری پیش نیامده بود و ازدحام خلق برای چادرزدن در چهلستون یک روز دیرتر اتفاق افتاده بود، عمارت چهلستون را هم مثل [عمارتهای] نمکدان، آینه‌خانه و هفت‌دست

برای دیدار با برخی از علما و مردم اصفهان به این شهر آمد از دیدن ویرانیهای آثار صفویه به دست عمال ظل‌السلطان به قدری متأثر و غمگین شد که تصمیم گرفت در این مورد به هر نحو شده حاکم اصفهان را مورد سرزنش قرار دهد.^۱ هانری رنه آلمانی که حدود صد و بیست سال پیش مقارن با حکومت ظل‌السلطان به اصفهان آمده در این مورد نوشته است: «ظل‌السلطان بسیاری از کاخهای عالی و شاهکارهای ممتاز اصفهان که موجب حیرت جهانیان بود را نابود کرده است و در واقع آخرین سالهای حکومت وی در اصفهان به منزله طوفان ویران‌زا بود، زیرا او که با به شاهی رسیدن برادرش مظفرالدین‌شاه، امید سلطنت خود را از دست‌رفته می‌دید به تلافی، بیشتر این شاهکارهای برجسته را که در دنیا بی‌نظیر بود خراب کرده و مصالح آنها را فروخت، از آن همه کاخهای گوناگونی که شاردن در اصفهان دید، و شرح مبسوطی درباره هر کدام از آنها در سفرنامه خود به قلم آورده اکنون جز دو سه بنای خراب چیزی باقی نمانده و تقریباً بیست و پنج الی سی سال می‌شود که تمامی را ظل‌السلطان ویران کرده است. یکی از علل طولانی شدن دوره حکومت و محبوبیت او در دربار قاجار این بود که مالیات را به قوه قهریه وصول می‌کرد و به‌طور مرتب به تهران می‌فرستاد. ظل‌السلطان در غارت و تعدی به اموال مردم تنها نبود بلکه پسران و عمال او هم در آزار رساندن به خلق و گرفتن دارایی آنها از هیچ چیز فروگذاری نمی‌کردند. ظل‌السلطان بعد از آنکه برادرش مظفرالدین‌شاه تاجگذاری کرد و امید او از رسیدن به سلطنت تبدیل به ناامیدی شد، درنده‌خویی در او سر برداشت و با شهر اصفهان مانند کشوری فتح شده معامله کرد. یعنی تمامی یادگارهای صفویان و بناهای با شکوه و

۱- سید جمال‌الدین پایه گذار نهضت‌های اسلامی / ۱۳۸.

۲- سفرنامه از خراسان تا بختیاری / ۹۰۶.

۳- شرح حال رجال ایران / ۹۹/۲.

تعدادی از ابنیه و آثار مهمی که به دست این حاکم مستبد به کلی نابود شدند عبارت است از: باغ و قصر سعادت آباد، عمارت و باغ نقش جهان، باغ فتح آباد، عمارت گلدسته، تالار اشرف، عمارت خورشید، سرپوشیده و عمارت خسروخان، باغ زرشک، باغ چرخاب، باغ محمود، باغ صفی میرزا، باغ قوشخانه، عمارت و سردر باغ هزار جریب، عمارات جهان نما و نزدیک به چهل باغ بسیار بزرگ و عمارات متعدد دیگر.

میرزا حبیب الله خان انصاری مشهور به مشیرالملک است. وی نیز که مدتی وزیر ظل السلطان بود به علت ثروتی که داشت در سال ۱۳۰۹ قمری کشته شد و تمامی اموال او ضبط و تصرف گردید. قصد ظل السلطان تصاحب دارایی مشیرالملک بود و به همین واسطه اول او را حبس کرد و سپس او را از پای درآورد. ماجرای قتل مشیر از این قرار بود که می گویند در مجلسی که مشیرالملک دعوت شده بود، دو یا سه نفر از بزرگان اصفهان حضور داشتند. مشیرالملک مثل اینکه می دانست ظل السلطان قصد تلف کردن او را دارد، وقتی که قهوه را پیشخدمت به او داد، او هم آن را به پهلو دستی خود تعارف نمود. آن شخص بی خبر از همه جا آن را خورد باز برای مشیرالملک قهوه آوردند، این بار هم قهوه را به دیگری که نزدیک او نشسته بود داد. پیشخدمت این عمل را تکرار کرد و باز برای او قهوه آورد. این دفعه چون کسی نبود که قهوه را بیاشامد به ناچار خود آشامید. بنابراین هر کسی که در آن روز قهوه مرحمتی ظل السلطان را خورد مُرد و ظل السلطان به این نحو مشیرالملک وزیر و پیشکار خود را هلاک نمود و بعد تمام اموال و املاک او را صاحب شد.^۱ از این دست جنایات ظل السلطان یکی هم قتل رحیم خان نایب الحکومه اصفهان و بانی مسجد معروف به پای نارون یا مسجد رحیم خان است که او را نیز به طمع اموالش به چوب بست و سپس زیر شکنجه هلاکش ساخت. دیگری نیز مصطفی قلی خان نوری، فراش باشی خود او بود که اموالش را به

قطعاً خراب کرده و اثری از آن باقی نگذاشته بودند، زیرا فرمان این امر از ظل السلطان به یکی از پسرانش صادر شده و چند روز بود که مقدمات خرابی را فراهم کرده بود و به این منظور سنگهای ازاره اطراف عمارت را برچیده بودند، مقداری از حمالی های طاق و پوش را نیز بریده بودند که ناگهان آن قضیه (قیام مردم اصفهان) اتفاق افتاده و به سبب هجوم خلق در چهلستون، [یادی و مزدوران ظل السلطان] از خرابی دست نگاه داشتند که بحمدالله دگر دست بدان نیافتند و این یادگار گرانه از دستبرد مصون ماند.^۱ از دیگر کارهای زشت و ناپسند این شاهزاده خودخواه و جاه طلب، کار جنون آمیز وی در قطع اشجار اماکن اصفهان و به خصوص خیابانهای چون چهارباغ بوده است که جلوی این کار زشت و ناپسند با اقدامات به موقع مرحوم حاج آقا نورالله و برخی دیگر از روحانیون گرفته می شود.

اما رفتار وی با مردم تحت قلمروش نیز بهتر از آنچه با آثار و ابنیه فرهنگی و هنری شهری مانند اصفهان کرد نبوده که حکایت از نهایت قساوت قلب و شدت عمل ظالمانه او در اصفهان و سایر ولایات تابعه او بوده و به قول مؤلف شرح رجال ایران، چیزهایی از اعمال او در افواه مذکور است که موی را بر اندام انسان راست می سازد. از جمله کارهای وی کشتن میرزا حسن سراج الملک پسر میرزا باقر است که قبل از حکومت ظل السلطان وزیر اصفهان بوده و در زمان ظل السلطان هم مدتی پیشکار او بوده تا اینکه چندی بعد او را از کار برکنار نموده و بعد در سال ۱۲۹۷ قمری به طمع نقدینه ای که داشت او را مسموم کرده و تمام اموال او را مصادره نموده است.^۲ از دیگر قربانیان مطامع مسعود میرزا ظل السلطان،

۱- دیوان طرب (مقدمه) ۲۲۷.

۲- ر.ک: سه سال در دربار ایران/ ۳۳۸، ۳۶۰.

۳- شرح حال رجال ایران/ ۱/ ۳۱۲.



کاخ هفت دست

بہتر است بقیہ داستان را از زبان استاد جلال الدین ہمایی بخوانیم:

«ظل السلطان در ظاهر وانمود می کرد که در صدد طبع دیوان است و در باطن می خواست که نسخه [خطی] منحصر به فرد، مخصوص کتابخانه خود او باشد، چنانکه همین معامله را با جماعتی از ارباب نسخ و مؤلفان عهد خود کرده بود. طرب می دانست اگر نسخه [خطی] به دست حضرت والا افتد دیگر با هیچ قوه و قدرتی نه می توان نسخه را از وی پس گرفت و نه می توان او را به طبع آن وادار ساخت. این بود که اصلاً منکر وجود چنان نسخه ای گردید و گفت که محصول زحمت چندین ساله عنقا، همان غزلیات [همای شیرازی] است که نسخه آن را [قبلاً] تقدیم کرده و باقی، مسودات پراکنده ای است که هنوز کامل و مدون نشده است. (عنقا فرزند دیگر همای شیرازی بود که غزلیات دیوان هما را جمع آوری کرد و در سال ۱۲۹۳ قمری نسخه پاکتویس آن را تقدیم

زور و تجاوز گرفته ضبط نمود و فرزندان و نوامیس او را تیره بخت و سیه روز کرد. از این قبیل مسائل از سوی ظل السلطان در مدت حاکمیت ظالمانه اش بر اصفهان کم نبوده است. البته در باب انواع فساد و عیاشی او و پسرش جلال الدوله و ابادی او نیز مطالبی نقل شده که در این مقاله نمی گنجد. این شاهزاده طماع و بی رحم گذشته از پولهای نقد و اشیای قیمتی که از بازرگانان و مردم متمکن اصفهان و سایر بلاد تحت حاکمیت خود می گرفت به جمع آوری و غصب کتابهای خطی و دیوانهای اشعار نیز علاقه مند بود و هرگاه از وجود کتابی ارزشمند و نفیس مطلع می شد آن را به زور و فشار از چنگ صاحبش در می آورد. وی برای گرفتن دیوان خطی اشعار همای شیرازی با فرزند او معروف به طرب که خود شاعری توانا بود به مشاجره پرداخت و سعی کرد به هر قیمت شده کتاب را از چنگ او درآورد و مالک شود لکن با تمام تهدیدات و زورگوییهای که اعمال نمود، موفق به این کار نشد.



کاخ آینه‌خانه

برای شاهزاده ببرد، جیب و بغلش آکنده از درهم و دینار خواهد شد با همدستی یکی از خدمتکاران منزل طرب، در یکی از روزهای ماه رمضان که خانه خلوت بود، شیشه دولا بجه کتابخانه طرب را شکست و دیوان هما را که روی دیگر کتابها جای داشت و خوشبختانه نسخه کامل پاکتویس شده نهایی آن نبود به سرقت برد و آن را به توسط یکی از پیشخدمتان محبوب، به ظل السلطان تقدیم کرد. اما غیر از این پیام که حضرت والا خوشحال شدند نتیجه‌ای عاید او نشد و در آن شور و شین مصداق مثل معروف عربی «رجع بخیف حنین، یعنی او با یک جفت کفش حنین بازگشت» گردید.

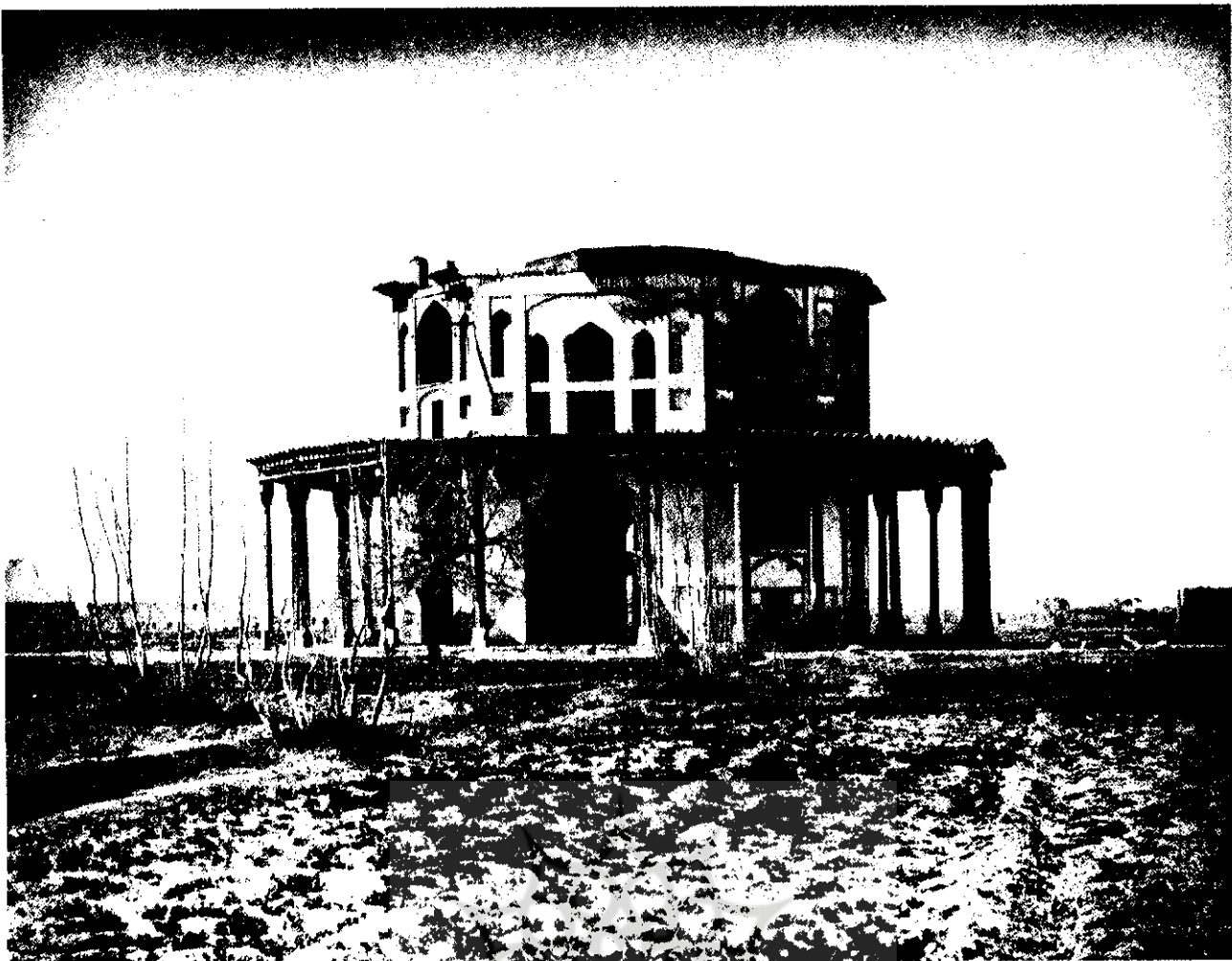
بر اثر این سعایت، آتش غیظ و خشم حضرت والا (ظل السلطان) تیزتر شد و به نایب‌الحکومه اش رکن‌الملک دستور داد که طرب را با خفت و خواری جلب و او را سخت مجازات کند. چرا که [او] سر شاهزاده را به دروغ قسم خورده است. رکن‌الملک البته این کار را نکرد، اما

ظل السلطان کرده بود). ظل السلطان به عادت مرسوم خود گفت: به سر من قسم می‌خوری؟

طرب یا بدین سبب که سر حضرت والا انبان غرور و شهوت مال و جاه و به قول خاقانی «گنبد هوس و دخمه سودا» بود و یا به توره آن سوگند را سرسری شمرد و گفت: به سر حضرت والا چنین نسخه‌ای موجود نیست.

بعدها بین آنها سخنانی رد و بدل شد که حضرت والا بر سر خشم آمد و عاقبت مرحوم حاج میرزا سلیمان خان رکن‌الملک نایب‌الحکومه، خود را به میان انداخت و طرب را از چنگال آن محنت نجات داد. اما غائله به اینجا ختم نشد.

چیزی نگذشت که خبر آن واقعه و قصه شهامت و از خودگذشتگی طرب در مقابل ظل السلطان در سراسر اصفهان پیچید و به سمع دور و نزدیک رسید. یکی از همسایگان دغلكار به طمع اینکه اگر نسخه دیوان هما را



عمارت نمکدان

عهد قاجار و زمان ناصرالدین شاه، مراسم خلعت پوشان بود که حکام و عوامل حکومتی با عنوانهای مختلف سعی بر اخذ وجوهی جهت مراسم خلعت پوشان از مردم و یا بزرگان اصناف و جامعه داشتند. در اصفهان آن زمان نیز مکانی را برای این مراسم به عنوان عمارت خلعت پوشان معین کرده بودند و در آن برنامه، ظل السلطان سعی داشت زمینه تفریح و خوشگذرانی خود را با تمسخر و استهزای دیگران فراهم کند. این حاکم بیدادگر و حریص به جای اینکه برای معلولان و بینوایان بیمارستان و آسایشگاه بسازد و در راه توانبخشی آنان بکوشد، از معلولان می خواست که در جشن شادی او شرکت کنند و برایش آواز بخوانند. دکتر ملکزاده در این مورد می نویسد:

می گویند که در یکی از مراسم خلعت پوشان، زمان ظل السلطان، کچل ها، کورها، شل ها و چلاق ها که عده آنها

محرمانه به طرب گفت که چند صباحی از اصفهان سفر کنند.^۱ ظل السلطان علاوه بر اینکه خود ستمکار و زورگو بود عوامل خود را نیز از بین کسانی انتخاب می کرد که به مردم زور می گفتند، آنان را تحقیر می کردند و بدین وسیله از عامه باج و خراج می گرفتند. بد نیست داستان دعوت یکی از خوانین بختیاری به سرای ظل السلطان و آنچه که رخ داده را در اینجا بیاورم: زمانی حضرت والا، حسینقلی خان بختیاری را که از سران ایل بختیاری بود به اصفهان دعوت کرد. روزی که حکمران و مهمان با جمعی از بزرگان شهر در تالار قصر نشسته بودند، مردی از اتباع (رعایای) حسینقلی خان با سر و پای برهنه وارد شد و سلام کرد. خان سر برداشت و چون وضع او را دید، خشمگین شده و گفت: برای چه به شهر آمده ای؟ مرد گفت: برای زیارت شما! خان گفت: احمق، خر و گاو و گوسفند را رها کرده و چندین فرسخ پیاده به زیارت من آمده ای؟ مرد لُر تعظیمی کرد و گفت: خان! خرم تویی، گاو تویی، گوسفند تویی.^۲ از جمله مراسم و برنامه های تشریفاتی، خصوصاً در

۱- دیوان طرب (مقدمه) / ۱۶۲.

۲- امثال و حکم / ۷۳۵/۲.

در آن زمان زیاد بود دسته‌ای تشکیل داده بودند و در آن جشن شادمانی، نمایش قابل توجهی از خود نشان دادند. میرزا نورالدین مجلسی نقل می‌کرد که در یکی از روزهای خلعت‌پوشان من حضور داشتم. دسته کورها این ابیات را که ساخته طبع خود آنها بود با لهجه اصفهانی می‌خواندند: «خلعت پوشون است، ظل السلطان است، پسر شاه ایرون است.»^۱

مسعود میرزا (ظل السلطان) برای تحکیم حاکمیت مستبدانه خود بر شهر عالم‌پرور و تاریخ‌ساز اصفهان از هر روش و ترفندی استفاده می‌نمود و به همین خاطر جاسوسانی را گماشته بود تا در گوشه و کنار قلمرو وی هر اتفاقی را ثبت و ضبط نموده و آنچه مد نظر اوست را به اطلاع برسانند، به همین خاطر اداره مخصوصی برای راپرتیجی‌گری یا به اصطلاح بهتر، جاسوسی ترتیب داده بود و شخصی را به نام عبدالحسین خان میربنجه در رأس آن قرار داده بود و در این جهت از افراد بدکار و فاسد سود می‌جست. همچنین برخی از گداها و مساکین، تعداد قابل توجهی از زنان کلفت و رختشویهای شهر به این کار مشغول بودند. به علاوه جماعتی را مخصوصاً گماشته بود که به عمل تفتیش مشغول بودند و به این واسطه عامه اهالی نهایت ملاحظه را از او می‌کردند.^۲

ظل السلطان که در قسمتی از دوران سلطنت پدرش ناصرالدین شاه و تمام دوره پادشاهی مظفرالدین شاه حاکم اصفهان بود، هنگام وقوع مشروطیت به ظاهر خود را با مشروطه خواهان همگام نشان می‌داد. وی در اوایل سلطنت محمدعلی شاه برای تبریک به شاه جدید و تهنیت جلوس به تهران آمد. مردم اصفهان از فرصت استفاده کردند، در غیاب او اعتصاب عمومی به راه انداختند و اجتماعات به پا داشتند و طی آن عزل ظل السلطان را به طور جدی از مرکز خواستار شدند. مجلس شورا هم با خواسته‌های مردم اصفهان و شاکیان همراهی نمود و عزل وی را تصویب کرد. محمدعلی شاه شخصی ملقب به معین‌الدوله را که از خاندان قاجار بود برای رسیدگی به شکایات مردم اصفهان به این شهر روانه کرد لکن مردم اصلاً اعتنایی به وی نمودند و همگی عزل ظل السلطان را پس از سی و چهار سال حکومت مستبدانه خواستار شدند، ظل السلطان هم که شاهد اوضاع بود چاره‌ای جز استعفا نداشت و علی‌رغم میل باطنی استعفا نمود و بلافاصله نیز به سمت حاکم فارس منصوب شد ولی این

مأموریتش کوتاه بود به طوری که اندکی پس از به توپ بسته شدن مجلس از طرف محمدعلی شاه از ایالت فارس معزول و رهسپار اروپا گردید. ظل السلطان در اواخر جنگ جهانی اول به ایران بازگشت و به اصفهان آمد و در باغی مشهور به باغ نو که عمارت اختصاصی او بود در حالت انزوا زندگی می‌کرد.^۳ در اواخر عمر نیز به واسطه دریافت خبر مرگ فرزندش بهرام میرزا به حالت جنون و پریشان‌حالی می‌زیست تا بالاخره در بیست و دوم ماه رمضان سال ۱۳۳۶ قمری در سن هفتاد سالگی درگذشت که جنازه او را به مشهد انتقال دادند.^۴ از او تألیفی به نام تاریخ سرگذشت مسعودی برجای مانده که در آن برخی حکایات مربوط به خود و دوران حکومتش را آورده و قسمتی از آن نیز مربوط به انواع شکار می‌باشد.^۵

فهرست منابع و مآخذ

- دهخدا، علی‌اکبر. *امثال و حکم*؛ تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۱ش (۴جلد).
- ظل السلطان، مسعود میرزا. *تاریخ سرگذشت مسعودی*؛ تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ش.
- ملکزاده، مهدی. *تاریخ مشروطیت ایران*؛ تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳ش (هفت جلد).
- طرب بن همای شیرازی اصفهانی. *دیوان طرب*؛ مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، تهران، نشر فروغ، ۱۳۴۲ش.
- هنری، رنه آلمانی. *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*؛ ترجمه همایون فره‌وشی، تهران، امیرکبیر، ابن‌سینا.
- دکتر فوریه. *سه سال در دربار ایران*؛ ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران، دنیای کتاب، بی‌تا.
- واتقی، صدر. *سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی*؛ تهران، انتشارات پیام، چاپ دوم، اسفندماه ۱۳۵۵.
- بامداد، مهدی. *شرح حال رجال ایران (قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری)*؛ تهران، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ش (۶جلد).
- حکیمی، محمود. *هزار و یک حکایت تاریخی*؛ تهران، انتشارات قلم، چاپ ششم، تابستان ۱۳۷۰.

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت/ ۱۶۰۶/۷.

۲- هزار و یک حکایت تاریخی/ ۸۲/۲، ۸۳.

۳- شرح حال رجال ایران/ ۹۳/۴.

۴- همان/ ۹۹.

۵- ر.ک: تاریخ سرگذشت مسعودی.